

(مآثر الامراء) [۶۷۵] (باب الظواهر)

پیش از حکم بزداشت - راه و روش را (که در توران داشته) اصلاً
تبدیل ننمود *

• خان اعظم میرزا عزیز گوگه •

پسر خود شمس الدین محمد خان انکه است - با عرش اشقیانی
هم سن و همبازی بود - و همواره بقرب و همزات و فرط مرام و اشفاق
اختصاص داشت - مادرش جیجی انکه نیز نسبت قوی بهادشاه
داشت - مراعات خاطر او از والد حقیقی بیشتر میفرمود - ازین
جهت بود که پیوسته بهادشاه گستاخیهای خان اعظم را در میگذرانید
و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه اسم - ازان نمی توان
گذشت - و چون پنجاب از انکه خیل بغا بر آنکه از مدتها تمدن
گرفته بودند تغییر شد دیپالپور و غیره محال قبول میرزا (که بدوام
حضور تحصیل سعادت می نمود) بحال داشتند - چون در سال شانزدهم
آخر سنه (۹۷۸) نصد و هفتاد و هشتاد و پنجم پس از زیارت مزار شیخ
فرید شکر گنج قدس الله سره (که در پتن پنجاب مشهور با جودهن
آسوده اند) قصه دیپالپور معسکر والا گردید عرش اشقیانی بالتماس
میرزا گوگه منزل ادرا بقدم زینت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب
داده پیشکش فراوان از اسباب عربی و عراقی با زینهای طلا و نقره
و فیلان قزویند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از ادانی و ظروف
و تخت و کرسی و جواهر نمیند و اقمشه نفیسه هر دیار از نظر

(باب الخاء) [۶۷۶] (مائرا امرا)

گذرانیده مورد الطاف بی پایان گشتی - و بشاهزاده و مضدرات تقی
 همسایگان تحفه‌های گرانمایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان
 سلطنت را از ادب و مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر
 منصوره را از مایه‌های مروت و انسانیت خود بهره‌دار گردانید - شیخ
 محمد غزالی تاریخ این بزم یافته *

۹۷۸

* مصرع *

* میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

صاحب طبقات گفته چنین می‌افزاید بتکلیف کمتر شده باشد - و در
 سال هفدهم چون احمدآباد گجرات به‌دورگه تصرف الکبری درآمد
 ایالت آن ولایت تا گذار میهنی بمیرزا مکرمت فرموده خود
 بتسخیر قلعه سورت متوجه شد - فیه باغیه یعنی محمد حسین میرزا
 و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادی میدان خالی یافته بنی (ا)
 گرد گرفتند - میرزا کوکه با تطب الدین خان و غیره امرا (که بتازگی
 از مالوه (سیده بودند) بدان سمت شتافته عرصه نبرد آراست
 اگرچه اول سورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم قدم از صوب
 ایزدی عنایت وزید - گویند چون فوج برانغاز و هراول و الشمس
 قاب نیارده بی همتی نمودند میرزا با فوج قول رسیده خواست
 خود حمله نماید - برخه کهنه عماد سپاهگویی خان گیر شده
 نگاهداشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقه فوج است - خصوص
 در چنین هنگام - میرزا ثبات وزید - تا سلک جمعیت اعادی (که
 اکثر بتعاقب و تاراج گریخته‌ها پراکنده شده بودند) از هم گسیخت

(مائراامرا) [۶۷۷] (باب الطاء)

و میرزا بغیر ز مندی با حمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معادرت نمود، درم سفر سده

(۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که

پژاا بایدر برده بود) بفواج احمد آباد آمده شورش افزود - و محسن

حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنابیت گرد غارت و تالان

برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند پادشاه احمد آباد را

متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیمی بیشتر داشت اما

کیفیت اخلاص و یکرهئی درانها نمیدین - مبادرت بمبارزت نکرده

شبیگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان

بهیئت مجعومی آمده گرد گرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند

* میرزا کوکه بتواتر و قوالی پادشاه نوشت *

* ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامی نمود *

* بیت *

* بجز مرمر باد پایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش اشینایی بعضی امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول

سده مذکور با برخی از ملتزمان ترب خاص جمازه سوار موسم ایلغار

راهی شد *

* بیت *

* یلان بر شتر توکش اندر گدر *

* شتر چون شتر مرغ در زار در *

(باب الطراد)

[۶۷۸]

(مآثر الامراء)

در جانور امرای پیش و در فصبه^(۲) بالسمانه پنجم گروهی پتن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید . عرش آشیانی تقسیم فوج (که همگی سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمینگاه قرار یافت . و به تعاضا پتمجیل رانده بسه گروهی احمد آباد رسیده نقره و کرنا بنوازش در آرد . محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبحان قلی ترک (که پیش آهنگ بود) رسید که چه لشکر است . گفت کویک دولت پادشاهی است . میرزا گفت امروز چه کرده روز است . که جاسوسان معتقد در دارالخلافه گذاشته اند و اگر خود می بودند فیلان جنگی کو . سبحان قلی گفت آنها راست گفته اند . نهم روز است که پادشاه برآمده . پیدا سمی که فیلان باین سرزمین کی توانند رسید .

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنج هزار سوار بحفاظت درازها گذاشت . که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویبه صفوف پرداخت . درین اثنا فوج پادشاهی از دریا گذشته باهم درآویختند . نزدیک بود که بنا بر کثرت غنیم چشم زخم برآورد پادشاهی رسد که خود عرش آشیانی با صد سوار حمله آرد گشته شکست بر مخالفان افتاد . محمد حسین میرزا و پس از اختیار الملک علف تیغ گشتند . چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

(۲) نسخه [ب] با سانه *

(مآثر الامراء) [۶۷۹] (باب الخاء)

از سلاطین سابق هم مثل این ایغازه در کتب نوشته اند
 چنانچه ایغار سلطان جلال الدین منگیزی^(۲) از همدوستان بکرمان
 و از آنجا بگرهستان - و فتح قرشی امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات
 سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل
 تتبع مخفی نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت
 یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهی (که بر جمع
 دولک سوار تندر باشد) از روی اختیار با وصف عام کثرت دشمن
 و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در
 معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام می نمود) و بعد
 مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کره رسمی است)
 از ابتدای آفرینش مرزی نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد
 موکب پادشاهی را در دیده انتظار دیده بجای سرمه کشید
 و سال دیگر (که نهضت پادشاهی باجهور واقع شد) میرزا بقاید
 شوق ملازمت بحضور (سید - عرش اشپانی قدمی چند استقبال کرده
 در بغل گرفتند - و چون بمران اختیار الماک گجراتی سرمه بشورش
 برداشته بودند از آگره دستوری یافت - سال بیستام (که رواج داغ
 اسب سپاه قصیم خاطر پادشاهی شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

(۲) در [بعضی نسخه] منگیزی - یا منگیزی باشد (۳) نسخه [ج] قرآنی
 امیر تیمور کورگان *

(باب الحادى) [۶۸۰] (مآثر الامراء)

حضور طلب گشت . تا رونق افزای معامه داغ گردد . از زیاده بر همه
 سو باز زن . پادشاه (که پیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین
 حرکت ناخوش شد . چندان از امارت فرود آمد . و در باغ خودش
 (که موسم بهار آن در آن گره ترتیب داده بود) پذیر صاحب
 و در سال بیست و سیم میرزا مجدداً مشمول عواطف پادشاهی
 گشته بر تابد سابق امتیاز گرفت . اما در همان ایام بذایر جهت از افزونی
 و اعمه گمان بے التفاتی پادشاه نموده مندری گشت . چون سال
 بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهم و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان
 شرمی دیار ر کشته شدن مظفر خان صوبه دار بنگاله بمیان آمد میرزا را
 (که پایه اعتبار افزوده بمنصب پندجهزای اختصاص بخشیده بودند)
 بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجی گران کسپیل نمود . اگرچه میرزا
 بذایر شورش صوبه بهار رو به بنگاله نیاورد اما در انتظام این دیار
 و استیصال آن گرده شغارت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجی پور
 رحل اقامت افکند . و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیانی
 از یورش کابل معارفت بفتح پور نمود میرزا کوکه بملازمت رسیده
 بگونگون نوازش سرافرازی یافت . و چون در سال بیست و هفتم
 جدایی و خبیثه و توخان دیوانه از بنگاله بهار آمده حاجی پور را
 از مردم میرزا گرفته بر عیبت آزاری شورش برانگیختند میرزا در سال
 بیست و هفتم رخصت یافت . که فتنه اندرزان بهار را سزای شایسته
 داده همین بتسخیر بنگاله گمارد . اگرچه پیش از رسیدن میرزا

(مائراامرا) [۶۸۱] (باب الخاء)

این ناصیاسان از جنود فیروزی بادافراه یافته بودند اما موسم بارش سر راه گرفت - میرزا عزیزمت پیش نمود - چون برشکال منقصبی گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تبولداران آله آباد و اوده و بهار عازم بنگاله گردیده گدھی (که درازا آن ملک است) باسانی برگرفت - معصوم کاپی (که بسوی کافر نعمتان علم می افراخت) بر ساحل گهاتی گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویزشها بظهور آمده لیکن غنیم را در نمی گران نهاده دایها بصف جنگ قرار نگرفت - درین اثنا میان معصوم و قاتشالان دوردگی تیرگی افزون خان اعظم باستعمانت قاتشالان پرداخته پیمان نیکو بندگی برگرفت و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش آرند و از آنجا بمعسکر فیروزی پیوندند - معصوم خان بسراسیمگی افتاده راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت راوند را بدفع قتلوی لوهانی (که درین هرج و مرج بر ولایت اودایسه و برخ از بنگاه چیره دستی یافته بود) تعیین نمود - و خود ناسازی هوای آندهار بحضور نوشت حکم شد که آنولایت را بشهباز خان کلبو (که عذریب میرسد) بازگذاشته باقطاع خود بهار برگردد - در همین سال (که برش اشیافی باله آباد نهضت نمود) میرزا از حاجی پور بملازمت رسیده بجاگرداری گده و رایسین کامیاب گشت - و در سال سی و یکم سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

(۲) در [بعضی نسخه] دولی .

(باب الظواهر)

[۶۸۲]

(مائراامرا)

شد (و برای آردن - اما در درونی و ده زبانی (فقا شورش افردن
 شهاب‌الدین احمد خان (که کمکی بود) بکینه دیرینه نفاق بردی (در
 آردن - میرزا ببدگمانی اقتاد - و از توتغهای بیجا و غرضهای پراکنده
 سپاه کمی پذیرفت - و غنیم که برخود میارزید چهره گشته باهنگ
 کارزار (رانه شد - میرزا نیروی آردش ندیده یکسوشده بصوب برار
 کام فراخ برزد - (در نوروز ایلچهور را خالی یافته یغمانی ساخت
 و با فرادان غنیمت گجرات (ریه روان شد - مخالف از برگردیدن
 بحیرت در شده چریده تعاتب نمود - میرزا از وهم ناکمی گوم رفتار
 گشته تا نذر بار عغان باز نکشید - اگرچه غنیم دست نیامد اما
 ملک برگرفته از دست داد - و از نذر بار چریده بگجرات شتافت
 تا سپاه آنجا فراهم آردن - خانخانان حاکم آنجا گرم جوئیها نموده
 در کمتر زمانه گلین لشکره سرانجام داد - اما از هرزه سگالی مردم
 عزیزمت دگر گویی گرفت - و در سال سی و دوم دختر میرزا کوکه را
 با شاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن عالی ترتیب یافت
 و در آخر سال سی و چهارم ایالت گجرات از تغیر خانخانان بدو
 نامزد شد - میرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود
 آخر در سال سی و پنجم با احمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر
 باانمت جام و زمیندار کچهه و حاکم جوناگنده شورش می افزود
 میرزا در سال سی و ششم بدان ملک در آمده بجنگ معب

(۲) یا گرم خوئیها باشد *

(مآثر الامراء) [۶۸۲] (باب الهاء)

عزیمت افکن مطالبان گفت - و سال سی و هفتم جام و دیگر زمینداران ایل گشته سومنات و غبوره شازده بذر بتصرف در آورده بمعامله چونانگده (که حاکم نشین ولایت سوزمه است) پرداخت میان خان و تاج خان پسران دولتمداران خلف امین خان غوری بزیهار در آمده قاعه حواله نمودند - میرزا بهریک جاگیر آباد تقاضا کرده همگی همست گرفتاری سلطان مظفر (که خابن فتنه بود) گماشت - و فوج بدرارکا (که به پناه بومی آنجا خزیده بود) تعیین کرد - آن زمیندار بآریزش برخاسته فرود شد - و آن تیره بضمیمه بکچهه گریخت - میرزا خون بدان ممالک رفته خواست که نگاه اردو بجام دهد - بایلی گرائیده مظفر را حواله کرد - نزن میرزا می آوردند ببهانه خلا جا بگوشه در شده استرا (که با خون داشت) درگاورانده و جان بپهرن *

و چون عرش آشیانی سال سی و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا را طلب حضور کردند از سوء المزاجی استشمام کرده عزیمت حجاز نمود - گویند چون سجده پادشاه و حلق لویه و دیگر مراتب مستعدند (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) املا بجا نمی آرد و بخلاف آن ریشه دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه لعل در آمدن دارید - ظاهرا پشم ریش شما سنگینی میکند - گویند میرزا هم در مقدمه مذهب عرفهای پوشش کرده و تند نوشتن - تا اینجا

(باب الهاء) [۶۸۴] (مآثر الامراء)

که بجای عثمان و علی فیضی و ابوالفضل را قرار داده باشند - آیا
بجای شهبختین کرا مقرر کرده اند *

و بالجمله میرزا کشایش بندر دهورا آرازه انداخته راهی گشمت
و با فرنگی آشتی نموده در بندر بلال (که نزدیک سومقات است)
بجهاز الهی خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف
و مرتضی و عبد الغفور و شش دختر و مامکان ایغان و صدکس
از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش آشیانی افسوس بسیار کرده
شمسی و شادمان پسران کلان ادرا بمنصب و جاگیر آباد نوازش فرمود
شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ یافته *

* بیت *

* بجای راستان شد خان اعظم *

* واء در زعم شاهنشاه کج رفت *

* چو پرسیدم بدل تاریخ این سال *

* بگفتا میوزا کوکه بحج رفت *

گویند در حرمین زرهایی بسیار صرف کرد - و پیاس آبرو بشرقا
و اعیان تواضعها نمود - و خرج روضه مبارک جناب رسالت (صلی الله
علیه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده هواله شریف نمود - و حجرها
خریده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانیهای عرش آشیانی بتازگی آگهی یافت
بدریا نوردی در آمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه
(۱۰۰۳) هزار و سیوم ملازمت دریافت - و ببحالی منصب و قبول

(مآثر الامراء) [۶۸۵] (بعب الطاء)
 صوبه بهار مورد فوازش شده سال چهارم بخدمت والای وکالت
 و تفویض مهربادشاهی (که مولانا علی احمد قاسم صاحبقران نام ابای
 قدسیه کفده کارنامه ساخته بود) سر بر آسمان سود . و در سال چهارم
 و یکم صوبه ملتان بجاکیر میرزا مقرر گشت . و سال چهارم و پنجم
 سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهی بمحاصره قلعه
 آسیر اقدام داشت) والده اش بیچہ جیو و دیعت حیات سپرد
 عرش آشیانی تابوتش بدرش گرفته در سوکواری سوی سر و بورت
 ستودند . هر چند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگرے نتراشد
 ممنوع نگشتند . عالی این رسم بجا آرد . و آخر همین سال بهادر
 خان مرزبان خاندان بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد
 و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زان راچه
 مانسنگه میشد) نیز مبیعه میرزا منسوب شده این هر دو رکن (کین
 سلطنت در ارتفاع درامت خسروی کوشش فراوان داشتند . خصوص
 میرزا (که طرفه صحبتی بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست
 من مژده سلطنت او رسانند . و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند
 در بیماری از حال عرش آشیانی برای ولایت عهد سلسله چنجان
 شدند . پذیرائی نیافت . و هنوز رفته از عرش آشیانی باقی بود که
 شیخ فرید بخشمی و دیگران بشاهزاده سلیم (که باشا را پادشاه و از
 اندیشه غدر این دولت ناخواهان بیرون قلعه خانه نشین بود)

(۲) در [اکثر نسخه] سنه چهارم (۴) در [بعضی نسخه] این دو لغزها را *

(باب پنجم)

[۶۸۶]

(مآثر الامراء)

پیوستند - و راجه مانسنگهه نیز بقواز آنکه خسرو را همراه گرفتند
 بصوبه داری بنگاله شتاب از قلعه با خسرو برآمد - خان اعظم
 مضطرب شده قبائل خود بخاندان راجه فرستاد - که من هم همراه
 اما تحمیل خزانه ناگزیر - و باز بردار موجود نیست - راجه نیز
 همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه ماند و بتکفیر
 و تهنیت پرداخت - و پس از آنکه در سال اول جهانگیری خسرو گرفتند
 با پدر عالی قدر بغی ورزید باغوا و ^(۲) دهمنوی او محمول داشته
 در معرض عتاب و خطاب آمد *

گویند خان اعظم کفن پوشیده بدربار میرفتی - و میدانستی که
 او را خواهند کشتی - اما زبانش باختیار نبود - بیدرغ حرف میدرد
 شد با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشاره
 کردند - امیرالامرا گفتی - کشتن او توقف نمیکند - مهابتی خان
 عرض کرد - که مرا در کنگش داخل نیستی - سپاهیم - شمشیر نیروئی
 دارم - بکنار او میزنم - اگر در حصه نکند دست مرا بپزند - چون نویسی
 بخاندان جهان لودی رسید گفتی - من حیران طالع اریم - که درجا نام
 حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر از حرکت سر نزده
 که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد عالمیان
 خواهد شد - ازین حرف اندک عورت غضب پادشاهی اظفا یافته
 که درین اثنا سلیمه بیگم والدۀ سبیح پادشاه از پس پرده فریاد کرد

(۲) نعت [ج] باغوا *

(باقرالامرا) [۶۸۷] (باب اظهار)

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده اند - اگر تشریف آرند بهتر - والا بر می آیند - ناچار بمحل رفته بمباغ آنها عفو تقصیرش فرموده انبوی معتاد (که نخورده بود) از حبهای خامه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما در روزی در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتی خط میرزا کوکه را (که در وقتی براجه عالی خان مرزبان خاندیس با الفاظیکه بهیچ احدی سزاوار نیست در حق عرش آشیانی نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدستم خواجه افتاده سالها با خود داشت) آخر ضبط نتواند کرد (از نظر گذرانید - جمله مکانی بدستم خان اعظم دادند او بی محتاجا شروع بخواندن کرد - باره ایان حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشوندند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبتی (که عرش آشیانی با تو داشتند) مانع اسمی - و الا دوش تو را از بار سو سبک میگردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - در سال سیوم صوبه داری گجرات بغام او قرار یافته بسر کلاش جهانگیر قلی خان نیابت بحراست آن ملک تعیین گشت *

و چون مهم دکن از بی التفاتی امرا متمشی نگردید سال پنجم خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان او از بوهان پور مهم دانا بغام خود درخواست کرد - میگفت اگر درین جنگ کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه ساءان

(باب الخاء) [۶۸۸] (مآثر الامراء)

و سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت . و چون بر سوکار آمد
عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهی افتتاح این عقده

دشوار می نماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و در

هجری الویه جهانگیری بدارالخبر اجمیر نزل نمود - و بالتماس از

شاهزاده شاهجهان تعیین گشته مدار کارها بعهده و موافقت از ماند

لیکن پادشاهزاده بنا بر طرف داری خسرو سلوکهای ناپسند پیش گرفت

لهذا مهابت خان دستوری یافت - که او را از اردیپور بدرگاه آرد

و در سال نهم حواله آصف خان شد - که در قاعه گوالیار محبوس

دارند - زبانی میوزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبری نبود

آصف خان بعرض رسانید - که فلانی باغنا و اعدام من دعوت

می خواند - و چون خاوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست

و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمه لذیذه

از گوشت مرغ و دجاج از بهر میوزا بپزند * * *

* * * عدد شون سبب خیر چون خدا خواهد * * *

و بعد از ساله (که از زندان بر آوردند) اول نوشته گرفتند - که در حضور

ناپرسیده حرف نزنند - چه زبان باختیار نداشته - شبی جماعت مکانی

بجهانگیری قالی خان گفتند - ضامن پدر میشوی - عرض کرد که کفیل

همه چیز از همتم - اما ضامن زبان او نمی توانم شد - و چون

خواستند منصب پنجهازاری بحال نمایند جهانگیر پادشاه بشاهجهان

نقل کردند - که چون عرش آشیانی خواستند (که بجان اعظام را

(مائراامرا) [۶۸۹] (باب الطاء)

اضافه دو هزاری بدهند) شیخ فرید بخشی و راجه رام داس را
بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگویند - او در حمام بود - تا یک
پاس سرد دروازه نشستند - پس ازان (که در دیوان خانه بر آمد)
آنها را طلبیده مبارکباد شنید - نشسته دست بر سر گذاشت - و گفت
که ضرر شد برای کار ایشان جمعیت دیگر نگاهداشت - و بانها
هیچ مدارائی نکرده رخصت نمود - این حرف مرا یاد است - شوم
می آید که برای بحالی منصب میرزا کوکه ایستاده تسلیم نماید
بابا شما بذیابیت او آداب بجا آرید - و در سال هیزدهم میرزا کوکه
باتالیقی و همراهی سلطان داور بخش پسر خسرو (که بصوبه دارمی
گجرات نامزد شده بود) رخصت یافت - و در احمدآباد سال

نوزدهم سنه (۱۰۲۳) هزار و سی و سه هجری باجل طبعی
در گذشت - بحدت ذهن و سلامت بیان یکتا بود - و در تاریخ دانی
مستثنی - گاهی شعر هم میگفت - از دست * * بیت *

* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس رنگ *

* بعد ازین خواهم زدن بر شیشه ناموس سنگ *

و خط نستعلیق بسیار خوش مینوشت - شاگرد میرزا باقر پسر
ملا میرعلی است - که باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط
استادان مشهور هیچ کم نیست - در مدعا نویسی ید طولی داشت
هرچند عربیت نوزیده میگفت که من در عربی داده عربم - گویند
(۳)

(۲) نسخه [ب] شانزدهم (۳) نسخه [ب ج] مریم *

(باب الخاء) [۶۹۰] (آثار الامرا)

در مصاحبت بی نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - از دست *
 شخص حرفی گفت - راسخ انگاشم - چون مبالغه کرد بشبیه افتادم
 همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبه‌های او که
 مردم دولت‌مندان را چهار زن لازم است - یکی عرواقی بجهت مصاحبت
 و همزبانی - درم خراسانی برای سامان خانه - سیوم هندی بواسطه
 زناشوئی - چهارم ماوراءالنهری بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند
 اما در خبث و نفاق و درشت‌گوئی هم سرآمد ابنای زمان بود
 و بسیار مغلوب غضب میشد - هرگاه عامل معزول بحضورش می‌آمد
 مستوفی زرے (که بر ذمه‌اش برآورد) اگر فوراً ادا کرده (هیده
 و الا چندان میزد که تار و پود زندگی می‌گسیخت - و اگر بعد ازین
 زنده ماندی دیگر مزاحمت نبود - گوهمگی لک رویه بر ذمه‌اش
 میشد - و ساله نبود که یک در مرتبه هذون اهل قلم را سر نمی‌تراشید
 گویند هنگام اکثر اینها رخصت غسل گنگ گرفتند - بدیوان خود
 رای درک داس گفت - چرا تو نمیروی - عرض کرد که غسل گنگ
 بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن‌طریقه را بر طرف کرد - اگرچه
 بنماز متعبد نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت - ازین جهت
 در مراسم ارتداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده بود) اصلاً
 تبعیت ننمود - بے محابا بزشتی و شفاعت منسوب ساخت - اصلاً
 زمانه ساز نبود - در عهد جنم‌مکانی با آنهمه پیش‌آمد سلطه
 اعتماد الدوله بخانه هیچکس نرفت - حتی بر دروازه نور جهان

(مآثر الامراء) [۶۹۱] (باب الخطاب)

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانه زای
گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت محصل
شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس
مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بترس
ضرب و کوهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخی بکنایه
و شیخ عبدالقادر بداونی و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا
جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ محافان ممالک محروسه
بیع و شرای آن نمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است
و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام
همه از ارضع پراهین این مطلوب است - و زیاده برین چه میباشد
که عبدالله خان اوزبک والی توران درین باب (که بیگم از آحاد الناس
نمیوان گفت - تا پادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرض آشیانی
نوشت - در جواب تبریہ و تزکیه بسیار بتحریر آورده باین قطع
معذرت خواست *

* تطعه *

* قیل ان الاله ذر ولد *

* قیل ان الرسول قد کهن *

* ما نجا الله و الرسول معا *

* من لسان البرعی تکلیف انا *

(۲) در [بعضی نسخه] مطلب (۳) نسخه [ب] تزییه *

(باب الخطاب)

[۶۹۲]

(مائرا لامرا)

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابرو الفضل مندرج است - اما آنچه از تتبع آثار و اخبار محرر اوراق متغرس شده و بذهن متبادر میگردد حاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان املا مقدمات علمی نوزبیده - و مساس کتاب مطلقا نداشتند - اما فطانت رسا و شعور تند بدرجه اعلی بود - هرچه بعقل پسندیده می نمود میخواست (و انبی یابد - اکثر علما مراتب دنیوی مطمح نظر داشته مزاج گوی و خداوند ستانی اختیار کردند - پیش آمد فیضی و ابرو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار خاطر پادشاهی را بدلیل عقلی سفسطی مدلل می نمودند - و خلع رتبه تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه بود (که هیچ کس از هم صران قوت سر پنجگی آنها نداشتند) و در اصل درریش زاده و مفلوک پیش نوردند و یک دفعه بقرب و اعتبار سلطانی اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه عالم ازین قسم مردم پر است) خصوص همچشان از ملاحی سقیفه بزد (که رشک اندوزی و ناتوان بینی را همیت دین نام نهاد) چه از اجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خون درین کار باختند عفا الله عنهم .

(مآثر الامرا) [۶۹۴] (باب الطوار)

خان اعظم اولاد بسیار داشتند - ارشد آنها جهانگیر قلی خان است که احوال او بقید تلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیری به شان خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم است - که وقت عرش آشیانی حکومت چونه گنده مضاف صوبه گجرات (که در جاگیر پدرش مقور بود) داشتند - و در عصر جنم مکانی بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعیین یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیری سردار خان خطاب یافته - و پادشاه او را همراه خان اعظم بقلعه گوالیار محبوس نموده بود - پس از دهائی پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیغه زن خان کوکه را بقید ازدواج آورده هر یک ازینها بمنصب سه هزاری و در هزاری رسیده *

• خانخانان میرزا عبدالرحیم •

خلف الصدق بهرام خان است - وادعاش از اولاد خانان میوات بود - چون جنم آشیانی در سنه (۹۶۱) نهند و شخصت و یک بدار الملک دهلی نزل اقبال نموده مرتبه ثانی سریر آزادی هندوستان شد برای استمالک و قالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زاده حسین خان میواتی (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون بملازمت رسید در صبیغه داشتند - کلان را پادشاه در حباله عقد خود آورده درم را به بهرام خان نزدیک فرمود - چهاردهم مفر سده

(۹۶۳) نهمصد و شصت و چهار هجری آخر سال جلوس اکبری در بلده لاهور میرزا عبدالرحیم متولد شد - وقت آنکه پدرش در بطن گجرات بر دست افغانی شهادت یافت (چهار ساله بود که اعتدالان دست تاراج باردوی خان دراز کردند - محمد امین دیوانه و بابا زنبور میرزا را با والد او ازان آشوبگاه بر آورده احمد آباد ریه درانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ کمان بشهر رسیدند - پس از چهار ماه محمد امین دیوانه و برخی پرستاران میرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جائوز فرمان طلب از پیشگاه خلافت نیز رسید - سر آغاز سال ششم سنه (۹۶۹) نهمصد و شصت و نه هجری در آگره بزمین بوس عرش آشیانی استمعاد یافت پادشاه با هجوم بدگربان و بد اندیشان آثار نجابت و حقیقت از ناصیه او دریافته مشمول توبیت و پرورش خاص گردانید *

و چون یمن رشد و تمیز رسید بخطاب میرزا خانی سرفرازی یافته ماه بانو همشیره خان اعظم کوک را باز دراج او در آوردند - سال بیست و یکم سرداری گجرات بنام میرزا نامزد گشته حل و عقد مهمات بوزیر خان قرار گرفت - در سال بیست و پنجم بمیر عرضی حضور انتظار اندر خدمت - و سال بیست و هشتم باذالیقی شاهزاده سلطان سلیم بلند مرتبه گردید - و در همین سال بر سلطان مظفر گجراتی ظفر یافت *

تفصیلش اینکه سلطان مظفر در نخستین پرورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهی افتاده زندانی گشت - او را نزد منعم خان
خانخانان فرستادند - چون زنگارش بسر آمد بحضور باز گردید
و بخواجه شاه منصور دیوان حواله شد - سال بیست و سیوم از حبس
گریخته بگجرات شتافت - و در حواشی ^(۲) چونه گدهه در حمایت
کانهی ^(۳) آرامش گرفت - امرا سهل انگاری نموده بدر نپرداختند
درین هنگام (که اعتماد خان از تغیر شهاب الدین احمد خان
ایالت گجرات یافت) بعضی نوکران حاکم مزول در بے حقیقتی زده
سرشورش برداشتند - مظفر نیز بآنها پیوسته بسری هنگامه آرا گشته
احمدآباد را متصرف شد - عمرش ^(۴) آشیانی میوزا خان را با فوج
شایسته تعیین نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده
و همگی مردم پادشاهی ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نمیدادند
و پادشاه نیز نوشت - که تا تلیم خان و غیره امرای کمک از مالوه
نرسند جنگ را آماده نگردان - دولت خان لودی (که صاحب
و میرشمیر میوزا بود) گفت - درانوقت فتح بشرکت است - اگر
میخواهی خانخانان شوی تنها فتح باید کرد - والا کشته شدن به از
بگمنامی زیستن است - میوزا خان بهمین افزائی همراهان درآمده
همه را دل نهاد محاربه ساخت - و بسرکیچ سه کورهی احمدآباد
سخت چپقلش در داد - هر طرف بهادران با یکدیگر آویخته

(۲) در [بعضی نسخه] چونا گدهه - و در [بعضی] چونه گدهه (۳) نسخه
[ب] کانهی .

(باب الخاء) [۶۹۶] (مائراامرا)

داد مردی میدادند - میرزا خان با سه صد جوان و صد فیل مست
ایستاده بود که مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضی
هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانیدن نمودند - میرزا خان
پای جلالت افشوده برخی را خون بخاک آمیخت - و بسیاری راه
گریز سپردند - مظفر (که ایستاده نضوت میفریخت) سراسیمه
گشته در بهزیمت نهاد - و بکهنبایم رفته ماله از تجاران برگرفت
و باز سرشورش برداشت - میرزا خان امرای مالوه را (که بتازگی
پیوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - و مکرر مالشے بسزا داد
در سر بطرف نادوت بر آوردن - و دران ناحیه از سرنو هنگامه بیکار
گرمی گرفت - تهر منشان هر درسو پیاده شده کارنامهها ظاهر کردند
آخر مظفر در از جنگ گاه پرتافته سمت راج پیدله (۲) سپر ناکامی
گشت - میرزا خان از پیشگاه خلافت و جهانبدانی بمنصب عمده
پنجهزاری و خطاب والای خانخانانی مباحی گشته سر افتخار
با سمان برین رسانید *

گویند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشید
آخر وقت شخصی آمده گفت که بمن چیزی نرسیده - یک قلمدان
باقی مانده بود - بار داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خورد
گجرات قلیچ خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دریافت
در سال سی و چهارم وقائع بابری را (که از زبان ترکی بفارسی
(۳)

(۲) نسخه [ب] راج پله (۳) نسخه [ب] فارسی کرده بود *

(مائراامرا) [۹۹۷] (باب الطاء)

برده بود) بنظر پادشاه در آورده فراران آفرین اندوخت - و در همین سال (که سنه (۹۹۸) نهد و نون و هشت هجری بود) بولا پایه و کالک بلند مرتبه شده چونپور باقطاع او مقرر گردید - و در سال سی و ششم سنه (۹۹۹) نهد و نون و نه ملتان در قبولش قرار یافته تسخیر تته و ولایت سندهه پیش نهاد همت ساخته عازم گشت - شیخ فیضی تاریخ این عزیمت * تصد^{۹۹۹} تته * یافته *

و چون خانخانان بچالاکي و تیز دستی از پایان قلعه سیهوان که سیوسدان گویند گذشته لکهي را (که درازا آن ملک است - مثل گدهی بنگاله و بارهموله کشمیر) بدست آورد میرزا جانی حاکم تته (که بیدارش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت یافته در سال سی و هفتم باشتی گرائید - بشرط آنکه قلعه سیهوان را (که بر ساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایرج پسر خانخانان را بدامادی برگیرد - و بعد از برشکال بملازمت شتابد چون از کم آذوقی بسپاه پادشاهی هم خستگی راه یافته بود خانخانان پذیرش نموده قلعه بحسن علی عرب سپرده بیست کردهی سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش برآمد میرزا جانی عذرها در نیامدن پیش آورد - ناچار خانخانان روانه تته شد - میرزا سه کردهی شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهی چیره دست گردید - ناگزیر بلبه گری درآمده تمام مملکت بمردم

(۲) نسخه [ا ب] سیوسدان (۳) در [بعضی نسخه] لکهي را *

(باب الخار) [۹۹۸] (مائرا لامرا)

پادشاهی باز گذاشته با زه رزاد همراه خانخانان بملازمت رسید
 کامیاب عاقبت گردید - ملا شکیبی (که نوکر خانخانان بود) مشغول
 درین فتح گفته - این نیمه از انجا سمت * * بیعت *

* همائی که هر چرخ کرده خرام *

* گرفتاری و آزاد کردی ز دام *

خانخانان هزار اشرفی ماه داد - میرزا جوانی نیز هزار اشرفی بملا
 داده گفت - رحمت خدا مرا هما گفتی - اگر شغال میگفتی زبانم
 که میگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب الامر پادشاهی بتسخیر دکن
 از احمدآباد گجرات برآمده بانتظار لشکر کمکی در بهرنج
 نشست خانخانان (که بهمراهی شاهزاده از حضور تعیین شده بود)
 در بهیلسه محال جاگیر خود تختی بسر بردند بازچین در آردن
 شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود پیغامی بر گذارد - او نوشت
 که راجه علی خان موزبان خاندیس یگانگی داستان بر میسرآید - او را
 همراه گرفته میروند - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات
 روانه دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده
 خود با راجه علی خان تیزرری فرا پیش گرفت - و در قلعه چاندور
 سی گروهی احمدنگر بشاهزاده پیوست - بعد چندی بار دادند
 اما هیچ التفاتی بحالشان نرفت - خانخانان بازرگی در شده دست

(۲) صفحه [۱] گرفتاری (۳) در [بعضی نسخه] بهیلسه

(مآثر الامرا) [۹۹۹] (باب الخطاب)

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع الآخر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
 هجری احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دوانی و نقب زنی
 پرداختند لیکن بهوشیاری و دلوری چاند بی بی سلطان همشیره
 برهان نظام شاه زرجه علی عادل شاه بیجاپوری (که با اتفاق ابهنگ
 خان حبشی تحصن گرفته بود) و هم بعلمت نغلق امرا و کار شکنی
 یکدیگر فتح قلعه باسانی صورت نگرفت *

چون در دنیان از درونی سران لشکر آگهی یافتند آشتی داستان
 بر سر آیدند - که بهادر پور زاده برهان نظام شاه را از زندان بر آورده
 آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده فوکر دلا درگاه بر سازند
 و آباد ملک احمد نگر با تطاع از قرار گیرد - و ولایت هزار بتصرف
 پادشاهی باز گردد - هر چند کار آگهان کم آذوقی و سراسیمگی
 و داستان سرانی در نشینان برگذارند از بی اتفاقی کسی گوش نکرد
 و درین ضمن آمد آمد سهیل خان خواجه سرا معتمد الدوله بیجاپوری
 بکمک نظام شاهیه یار پیشین عزم گشته بوساطت میر - راضی صلح
 نموده بجای پور هزار برگشتند - و چون سهیل خان یا نورج بیجاپور
 در میمنه و تطب الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت
 افزوده عرصه مبارزت آراسم شاهزاده را بسیج آویزش در سر گرفتند
 امرا از پایه شناسی بدان نگر آیدند - ^(۲) خانخانان با میرزا شاهرخ
 و راجه علی خان از شاه پور بصوی غنیم چالش نمود - آخر

(۲) در [بعضی نسخه] پایه شناسی

(باب الطاء) [۷۰۰] (مآثر الامراء)

جمادی الاخری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم هجری نون قصبه اشقی
 دوازده کورهی پتهری^(۲) فیرد پیرا گردید - آریزش سخت روداد
 مرزبان خاندیس با پنج سردار ر پانصدکس (که در مقابلۀ عادلخانیه
 بود) مردانه فرود شد - آنها اودا قول فهمیده بسر آمدن حیات میوزا
 شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نیز
 فوج زروری خود را برداشته دران تیره شب از یکدیگر جدا شده
 ایستادند - و هر دو گره گمان فیروزی بخود برده شب بر پشت
 اسپ گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهی (که هفت هزار کس بود)
 چون همه شب بتشنگی گذشت دریا سو گام برداشت - مخالف
 با بیست و پنج هزار سوار آهنگ پیکار در سر گرفته در آریزش نهاد
 سرداران بسیار از هر سه فوج غنیم دست فرسود نیستی گشتند *
 گویند دولت خان لودی (که هراول خانخانان بود) هنگامی
 (که سهیل خان توپخانه و فیلان برود داده قدم فرائر گذاشت)
 با خانخانان گفت - که همگی ششصد سواریم - پیش در رفتن
 خون را بای دادن است - در کمر غنیم در می آیم - خانخانان گفت
 که نام دهلی بیان میدهی - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم
 صد دهلی ایجاد کرده باقیم - و اگر مودیم کار با خداست - و چون
 خواست (که اسپان بردارد) قاسم بارهه با سادات همراه بود - گفت
 که ما و شما هندوستانی ایم - غیر از کشته شدن چاره نیست - اراد

(۲) نسخه [ب] پتهری *

(مآثر الامراء) [۷۰۱] (باب الخاء)

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت
 که چنین اندوه در پیش است - و فتح آسمانی - اگر شکست رو دهد
 جائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها - دولت خان
 با سادات بارهه از کمرگاه درآمده غنیم را برشورانید - و در کمتر
 زمانی سهیل راه فرار سپردن - گویند خانخانان درین روز از نقد
 و جنس هفتاد و پنج لک درپیه با خود داشتند - همه را بغمائی
 ساختند - زیاده بود در شتر بار همراه نمائند - و با وصف چنین فتح
 سترگ - مهمات انجام شایسته نگرفتند - خانخانان حضور طلب
 گردیدند - سال چهل و سیوم به ملازمین سربانندی یافتند - کوچ او
 ماه با دو هم درین سال در گذشت *

چون عرش آشیانی کنکاش مهم دکن از دستفسار کردند طلب
 شاهزاده بحضور و تفویض رتی و فتح دکن بنام خود عرض نمود
 پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت
 کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد
 و عرش آشیانی خود نیز عزیزمک آندیار فرمود خانخانان را محدود
 برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم
 سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری شاهزاده با اتفاق خانخانان قلعه
 احمدنگر را گرد گرفتند - از هر جانب فرادان کوشش بکار رفت
 چاند بی بی عهد و پیمان در میان آوردند - چینه خان خواجه سرا
 ازین معنی سر باز زده با اتفاق برخی بدگوهران آن گزین بانورا

(باب الحاء)

[۷۰۲]

(ماأمر الامرا)

جان بشکرت - و توپ اندازی فرا پیش گرفته مکرر از قلعه بیرون شده
 در آویختند - پس از آنکه بنقب سی گز دیوار بر هوا شد از برج
 بلبل^(۲) گندادزان درون شده بدم تیغ بسیاری را گذرانیدند - و بهادر
 پور ابراهیم را (که بنظام شاهی برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس
 از محاصره چهار ماه و چهار روز قلعه کشایش یافت - خانخانان
 نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمش عرش آشیانی شرف اندوز
 گشت - و بهنگام معارفت پادشاهی بدارالخلافت خاندیس را
 بدان دیس موسوم ساخته بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند
 و جانا بیگم دختر خانخانان را بشاهزاده پیوند بیوگانی دادند
 و آن سینه سالار را بمالش راجو منا (که پور شاه علی عم مرتضی
 نظام شاه را بسری برداشته گرد فتنه برانگیخته بود) بدست
 احمدنگر دستوری دادند - و پس از فوت عرش آشیانی فتور
 عظیم بولایت دکن راه یافت - خانخانان سال سیوم جهانگیری شاه
 (۱۰۱۷) هزار و هفده بحضور رسیده متعهد گردید - که سوای
 متعینه سابق اگر دوازده هزار سوار تازه کمکی شود در مدت دو سال
 مهم دکن بانصرام میرسد - لهذا فوراً (خصم دکن یافته شاهزاده
 پرویز باتالیقی آصف خان جعفر و امیرالامرا شریف خان و راجه
 مانمنگه کچهراهه و خانجهان لودی مرتباً بعد از این بکمک تعیین
 گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در این برشکال

(۲) در [بعضی نسخه] بلبل *

(مائراامرا) [۷۰۳] (باب الغلا)

(که موسم سکون و قرار اسمی) شاهزاده را ببالاکهات برآوردند
 و از ع اتفاق سران سپاه سرزشته تدبیر از دست دادند بغلامی غله
 و سقطی دراب خصمگی تمام بجزنود پادشاهی راه یافتند - و ناچار
 آشتی نازیدا (که شایان این دولت نبود) با مخالفان کرده مراجعت
 نمود [مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهاسک خان باآوردن
 آن کهنه عملة روزگار تعیین شد .

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولدارای کاپی و قنوج
 دستوری یافتند - که سایر متمدان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازند
 و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسد
 و از خانجهان کاره متمشی نشد انتظام آن مهم مفحص در فرستادن
 خانخانان دانسته با خواجه ابوالحسن رخصت یافتند - و چون درین
 مرتبه نیز بارصف بودن شاهزاده برریز و امرای عمده کاره صورت
 نگرفت جنم مکانی سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست
 و پنج هجری سلطان خرم را بخطاب شاهی (که از زمان صاحبقران
 تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود
 هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده
 طرح اقامت بماندو انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف
 ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساختند - و در
 همین ایام دختر شاه نواز خان یسرخانخانان را حسب الحکم بعقد
 ازدواج خویش درآوردند - بعد وصول مردم شاهی بادل شاه پنجاه زنجیر

(باب الحاء) [۷۰۴] (مآثر الامراء)

فیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد)
پیشکش فرستاده بعدوان شایسته اظهار بندگی و فرمان پذیری نمود
چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندگی امتیاز یافته در عنوان
فرمان بقلام خاص بدیبه این بیت مرقوم گشت * * * فرد *

* شدی از التماس شاه خرم *

* بفرزندگی ما مشهور عالم *

و قطب الماک هم بارسال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردید
ملک عنبر نیز سر خدمت بر بقیه اطاعت در آرد، کلید قلعه احمدنگر
و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالاگهات (که متصرف شده بود)
تسلیم نمود *

شاهزاده چون از نسق دکن خاطر جمع کرد صاحب سوگی
خاندیس و برار و احمدنگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز
خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحه بالاگهات مقرر ساخت
و هر محاله را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت کمکی
تذخوای کرده سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی گذاشته
سال دوازدهم در ماند و بملازمت پدر والا قدر پیوست - جنت مکانی
وقت ملاقات بے اختیار برخاسته در سه قدم باستقبال شتافت
و منصب سی هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب
شاهجهانی و بجهت نشستن صدای متصل تخت (که عنایتی است
مخصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

(مآثر الامراء) [۷۰۵] (باب الخاء)

خون از جهروکه پایان آمده ^(۲) خزانچه از جواهر و خوان از زر بر سر
فرزند اقبال پیونده نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکنی
ملک عتبر و تسلط و استیلا بر گیان او تهانه داران پادشاهی عذاب
تیماسک از دست داد (حتی داراب خان از بلا گهاک برگشته
ببلا پور آمد و در آنجا نیز پای استقامت نتوانست ایستد و بپرهانپور
آمده با اتفاق پدر نامور شهربند گردید) شاعرزاده شاهجهان با یک کرور
در پیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحه
دکن مرتبه ثانی بطریق استعمال دستوری یافت *

گویند چون بیستم عرائض او از نظر پادشاهی گذشت [که کار
بر من تنگ شده - و قرار جوهر (که رسم سمت مقرر) بخود داده ام]
جنت مکانی بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه مرش اشیانی
خان اعظم را بایلغار خاص از معاصره گجراتیان رهائی بخشید شما
خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد
شاهی از هم پاشیدند - شاهزاده بپرهانپور رسیده از سرفرو
به بندر بمبئی دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوی
بمعاصره قلعه تندهار انتهای نمود و شاهزاده بعجله هر چه تمام تر
طلب حضور گشمت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان
زمانه طرح دیگر انداخت - و بانوای کوته خردان فساد خانه بجائی
رسید که بفتنه بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

(۲) نسخه [ب] خزانچه جواهر *

(باب الخاء) [۷۰۶] (مآثر الامراء)

مرد نموده همانند اقامت وزید - چنگ مکانی بتحریرک نور جهان
 بیگم سلطان یردیز را بسده سالاری مهابت خان تعیین فرمود - شاهزاده
 بعد نمک حرامی دستم خان (که پیش روی عمارک پادشاهی
 فرستاده بود) با خانخانان از نبرده گذشته بیگ بخشی را بکنار
 آب نگاهداشته درانه بوهانپور گردید - ^(۲) درین وقت خط خانخانان (که

پنهان بمهابت خان نوشته بود - و این بیعت عنوان ساخته) * بیعت *

^(۳)
 * صد کسی بنظر نگاه میدارندم *

* دونه پیریدگی ز بی آرامی *

بنظر شاهزاده درآمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر
 مسموم نداشت - لهذا با داراب خان پسرش نظر بند گشت - چون
 بحوالی قلعه آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حواله سید مظفر خان
 بازه نموده بقلعه فرستادند - از آنجا (که حبس داراب خان بسبب
 بی تقصیری بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر
 پسنده نغمود) هر دو را طلبیده بقول و عهد او گذاشتند - و چون
 مهابت خان با سلطان یردیز بکنار نبرده رسیده دید (که کشتیها را
 بیگم آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام
 داده است) بفریب کاری درآمد - و مخفی بخانخانان نوشتها
 فرستاده آن دیرین سال تجربه کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

(۲) صفحه [ب] فرد خانخانان (۳) صفحه [ج] صد کسی بنگاه تیره
 میدارندم *

(مائراامرا) [۷۰۷] (باب الخاء)

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي است - اگر روزه چند طرح آشتي
 اندازند و آئینه سبب امنيت بندها خواهد بود - شاهزاده (که
 همواره همک برفع فساد مصروف داشت) منوح اين سائعه فوز عظيم
 دانسته خانخانان را بخارت مرا برد - و مجددا بسوگند مصحف
 شريف خاطر از مطمئن ساخته روانه نمود - که اين طرف آب بوده
 در آنچه ملاح طرفين باشد صلح قرار دهد - چون از رسيدن خانخانان
 و آرازي آشتي در پاسباني گذرها و هنر راه يافت مهابت خان
 (که منتظر غرمت بود) هنگام شب جمع از جوانان کار طلب را
 از آب در گذرانيد - و خانخانان بمراسلات موزرانه سلطان پررير
 و مهابت خان فريفته گشته از دنيا درستي حق ناشناسي بکار برد
 و عهد و سوگند تازه نسبا نسبا نموده بمهابت خان پيوست - ناچار
 شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه
 عازم بنگاله گرديد - مهابت خان بپوهانپور آمده بائفاق خانخانان
 از آب تبتي گذشته بتعاقب قدره راه نورديد - خانخانان براجه
 بهيم (که از ارکان دولت شاهي بود) برفوشت - که اگر شاهزاده
 فرزندان مرا را گذارد لشکر پادشاهي را بلطائف الحيل بر ميگردانم
 و الا کار بدشوازي خواهد انجاميد - راجه بهيم جواب فرستاد - که
 هوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزديک رسيد اولاد را
 بقتل آورده بر تو خواهيم تاخت *

(باب الخاء) [۷۰۸] (ماكرالامرا)

شاهزاده پس از ضبط ولایمی بنگاله چون عزیمتی بهار نمود
داراب خان را از قید برآوردند حاکم آنجا ساخت - مهآبمی خان
درین هنگام (که بمقابله شاهزاده رهگرای آله آباد بود) خانخانان را
(که از نیرنگ سازی و افسوس طرازی او نگرانی داشتی) نظر بند
ساخت - در سال بیستم جنم مکانی لورا از پیش مهآبمی خان
بعضور طلب داشته صفع جرائم فرموده معذرت خواستند - که
این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبود - من خود را
شرمنده تو از تو می بینم - و بانعام یک لک روپیه و بحالی منصب
و خطاب و جاگیر ملکوسه سرقرازی یافتی - آن پیر ننگ و ناموس
بباد داد دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد * * بیت *
* مرا لطف جهانگیری ز تائیدات ربانی *
* دوباره زندگی داده دوباره خانخاندانی *

مهآبمی خان در حین طلب حضور از معذرتها خواستی - و در سامان
و سرانجام کوتاهی ننموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید
بجسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود
که مهآبمی خان معاتب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان املا
اهوال برمی هم نکرد - مهآبمی خان سوخته بیمرویی او شد - چون
بکنار آب بهمت استیلا یافت مردم تعیین کرد - که او را از راه برگردانند
خانخانان در دهلی لنگر اتامت انداخت - در همان ایام شعبده باز
فلک لعبتی دیگر برانگیخت - وقت مراجعت زایات پادشاهی

(مآثر الامراء) [۷۰۹] (باب الكفاء)

از کابل مهابت خان آوارا ایدار گشمت - نور جهان بیگم خانخانان را
 طلب داشته با فوج بتعاقب او تعیین کرد - و دوازده لک روپیه
 با فیل و اسب و شتر از طرف خود رعایت نمود - و قیبل مهابت
 خان نیز بدر تقصوات کرد - اما زندگی فرصت نداد - در لاهور
 بیمار شد - و بدهلی رسیده در سن هفتاد و دو سالگی سنه (۱۰۳۶)
 هزار و سی و شش هجری آخر حال بیست و یکم ^{۱۰۳۶} مهاجرتی
 در بیست حیات سپرد * خان سپه سالار کو * تاریخ است
 و متصل مقبره همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود - و از عربی
 و فارسی و ترکی و هندی زبان داشت - شعر خوب می فهمید
 و میگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که با کثر زبانها (که در عالم
 رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب المثل هذ است
 بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند - گویند روزی بر براتها دستخط
 میکرد - بر برات پیاده بجای هزار تنگه هزار روپیه دستخط کرد
 و همان بحال داشت - مگر شعرا را در ملک بزر سرخ سنجید - روزی
 ملا نظیری گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشوند - ندیده ام
 فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکر الله که
 بسبب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه پلا دهند - که حالا
 شکر الهی کند - همواره مبلغهای خطیر بدریشان و علما با اعلان و اخفا

(۲) نسخ [ج] طلبد (۳) در [بعضی نسخه] ملا نظری *

(باب الفاء) [۷۱۰] (ماکر الامرا)

میداد - و بدر دستها سالیانه میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر من

در وقت از مثل عهد سلطان حسین * پیرزا و میر علی شیر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکی سرآمد

درازگار بود - اما کینه درمی و دنیا درستی و زمانه سازی بیشتر داشت

دارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس درستی دشمنی نموده آید

از برای او گفته اند * * بیت *

* یک وجب قد و صد گره در دل *

* مشتکی استخوان و صد اشکل *

تقریباً سی سال بدفعات در دکن ماند - هر که از شاهزادها و امرا

یکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن باز دیده نفاق و تمدد

نسبت باز میکردند - حتی شیخ ابوالفضل فتوای بغی در حق او

میداد - در عهد جهانگیری بدرستی ملک عذر صائم شده تغییر

گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکی کرده بعرض پادشاه

رسانید - که مکاتبها ملک عذر نزد شیخ عبدالسلام لکنوی سمع

که ملازم خانخانان بود - مهابت خان پژوهش آن مامور شد

چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا

نب نکشود *

خانخانان از اعظم امرای این سلطنت بود - نام نامی او بر صفحه

ایام نقش درام گرفته - در عهد مرش آشیانی مصدر خدمات

شایسته گردید - از انجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

(مآثر الامرا) [۷۱۱] (باب الخاء)

سندهه - و شکست هیل خان بیجاپوری - چنانچه بتفصیل بجای
خون گیم افتاد - اما در زمان جهانبانی چند مکانی کاره از
درائی نگرفت - با همه دانائی در سن و نهمید پسنزیده ذلتها
کشید - و از هب جاه دست باز نداشت - گویند ^۱ ستم و لوعی با اخبار
دربار داشت - با آنکه در سه کس روزنامه را هر روز بذاک چوکی
میرمندانند جواسیس بر عدالت خان و کچهربها و چبوتره حتی در
چوک و کوچه و بازارها تعیین بود - که هر چه بانواه عوام می شنیدند
بتحریر در می آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوزخت
گویند اکثر چیزها در آن وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه
برها که بر سر کس نمیزد - مگر شاهزادهها - با آنکه پدرش امامیه
مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم معمول بر تقیه
میکردند - لیکن پسرانش سنی متعصب بودند - سوای شاهنواز خان
و دازاب خان پسران دیگر هم داشت - یکم ^۲ میرزا رحمن داد - که
والدهاش از قوم سودهه امرکوت بود - در جوانی بحیثیات شگرف
آراسته - پدر بسیار در صمت داشته - در مکر قریب العهد بفرست
شاهنواز خان درگذشت - کس را یارا نبود که باظهار آن پردازد
بدر خواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهی (قدس سره)
بخانه خانخانان آمده تعزیه و تسلیم فرمود - درم ^۳ میرزا امرااله
از بطن جاریه بود - ب تربیت مانده در جوانی زندگی بمپون

(باب الخاء) [۷۱۳] (مائراامرا)

و عمده درامی خانخانانی میان فهم بود . اگرچه شهرت بفلامی
 دارد اما در اصل راجهوت پسر سمن مثل فرزندان پرورش یافته
 کمال صلاح و تقوی داشتند . تا دم دایسین نماز قهجد و چاشمه
 و اشراق ازو قضا نشد . درویش درستی بود . با سهاه برادرانه
 بر خوردند . لیکن نغد مزاج . صدای تازبانه همیشه بلند بود .
 گویند دراز دید که راجه بکرماجیت شاهجهانی با داراب خان
 قکیه زده بر یک مسذن نخسته . زبان بفحش کشوده گفتم . مثل تو
 برومغی با نبیره بیرام خان برابر نشیند . ای کاش عوض میرزا ایرج
 این می خورد . هر دو بعد از خواهی درآمدند . چون آخر طبیعت
 خانخانان انحرافی یافته بود ازرا بر فوجداری سرکار بیجاگنده پای
 حساب آورد . از درشتی بسیار بنواب کرده طپانچه بر روی حافظ
 نصرالله (که دیوان صاحب اختیار بود) زده از شهر برآمد . گویند
 خانخانان نیم شب خورد رفته برگردانید . و در شجاعت و تهور
 آیت بود . چون مهابک خان بفکر فید خانخانان شد اول فهم را
 خواست که بتطبیع منصب عمده پادشاهی و انواع مواعید بفریبند
 راضی نشد . مهابک خان گفت . تا چند بر پیامگری خود مینازی
 فهم هر چند بخانخانان گفت (که اینجا غدر و مکر معلوم میشوند
 صبادا بدلمک و خورای کشد . مسلح و مستعد گشته عزم حضور
 باید نمود) قبول نکرد . چون نظر بندش نمودند پیشتر مردم
 پادشاهی را مهابک خان بر سر فهم فرستاد . از پیسر خود فیروز

(مآثر الامرا) [۷۱۳] (باب الخاء)

خان گفیت - چندسے مردم را نگہدار - کہ تجدید وضو کرنے دوگانہ
بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چہل کس از ملازمان
خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بہادر نام - از اداں صبی غلامی و پرستاری شہزادہ
شاہجہان افشار داشتہ بدوام خدمت و سعادت محرومیت
و مزاج دانی ممتاز گردید - گویند ہنگامے (کہ شہزادہ ہمہ رانا تعین
شدہ ہوں) رزے در اودیپور بتقریب پانصد کرہ خورد - و بر زمین
نہ افتاد - رآہ نکشید - این سخت جانی وسیلہ اعتبارش گشت
بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بہایہ امارت تصاعد نمودہ
بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت
از صوبہ بہار در خدمت سلطان مراد بخش ادا از افزودنی اعتمادش
باتفاق سید مظفر خان بارہہ در قلعہ روہتاس گذاشتند - چون بہد
واقعہ ناگزیر جنت مکانی اعلیٰ حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیدہ
از کنار تالاب کانگریہ ظاہر شہر احمد آباد (کہ ہفت روز مخیم
سراذقات اقبال ہوں) بجانب مستقر الخلائف آگرہ کوچ فرمود
از اڈامی راہ ادا با فرمان از خط خاص نزد یمین الدولہ بلاہور روانہ
نمود - مشتمل برانکہ زمانہ آشوب طلب است - و زمین فتنہ خیز
جہان را از لوٹ وجود شہزادہ چند (کہ مادہ فساد اند) پاک سازد
خدمت پرست خان در عرض نہ روز بڈاک چوکی بلاہور پیوست

(باب الخاء) [۷۱۴] (ماثور الامرا)

گویند سلطان دار بخش مشهور بسلطان بلاقی (که آصف خان باقتضای مصالحت چند روز اذرا بر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسب شطرنج می باخت . غلغلۀ رضا بهادر شنیده بتفرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد ، قضای ما و شما آمد یمین الدرله حسب فرمان سلطان شهریار مکحول را با سلطان بلاقی و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حوالۀ خدمت پرست خان نمود - و اد بیعت و پنجم جمادی الاولی سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت همه را در یک روز بعدم آباد فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافۀ منصب و خدمت میرنوزکی و عفایمت عسای مروج تحصیل مباحثات نمود - و پس ازان بتفویض میرآتشی بلند مرتبه گردید - در سال درم چون خانجهان لودی از آگره فرار نمود آد پیش از امرای متعین (که بسردارمی خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس کور در حوالی دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها یکه خود را برصفت غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مصارعت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلۀ خانجهان (که همراه محمد شاه لودی دامادش پیشتر بطرف آب چیتل روانه بود)

(ساکوالامرا) [۷۱۵] (باب الطراد)

رسیده جنگی عظیم در پیوسته - و از طرفین بهادری و مردانگی بتقدیم
رسید - که ناسخ کارنامه دستم و اسفندیار گشمی - محمد شاه لودی
با دو برادر خود و درازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان
تقد جان در باخت - و رضا بهادر با شخص نوکر عمده خود بکار
داعاهی آمد - نعلش اوزا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبدت
دنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجی در لک خان (که خانخانان
بار بخشیده بود) در حباله نکاح داشت - و با هم صحبت مفرط بود
چنانچه حرف عاشقی اینها در انوقت بر زبانها افتاد - هرگاه
خدمت پرست خان بار میگفت (که من فدای جان نثار در کام
امروز فردا بکار ولی نعمت می آیم - حال تو چیست) او افیون و زهر
که در کنار پارچه خود بسته داشت می نمود - پس از فوتش اگرچه توفیق
مردن نیافت اما بید حالتی بر سر قبر او نشسته - (علی حضرت
ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز
مقرر فرمود - سال نگشت که بزرگمندی و سلسله جنابانی بدو منشیان
شیفته سرود و قص گشته بمی گساری افتاد - چون پادشاه خبر رسید
از او در عقد ازدواج قلعه دار خان چاه در آوردند - و پس از فوتش
سر محارق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشسته - (علی حضرت
باز آن یومیه بحال فرمود)

گویند رضا بهادر در دست کس پیش قرار نوکر داشت - که
هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکی و سواری بآنها

(باب الحاء) [۷۱۶] (مآثر الامراء)

معاف بود - پس از چارس اعلیٰ حضرت با فرچه سنگین به تندیه
میوان میوات تعیین گشت - در اینجا خون بسیار ریختی - و همه را
که تیغ کشید - و بقیة السیف از پیر و جوان همه را مجبوب ساخت
تا قطع گذاشت شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال با سر با گره آورد
هر روز چوقه ازان از مجامعت و گرسنگی راه فنا می پیمودند *

گویند جوهری برون - در آن وقت بزرگداری مشهور - بحضور افضل
خان دیوان اعلیٰ آمده بتحصیل ثواب در لک روپیه بالمقطع
بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمه خود قبول کرده آسارا را
سرداد - و قسط اول را بخزانة هاید ساخت - و در قسط دوم طومار
سی هزار روپیه بابت حویلی و اسباب خانه - و عوض تدمه با درمان
و دختران خود آمده در کچهری نشست - چون این کیفیت بعرض
پادشاهی رسید و استفسار از وقت ظاهر کرد که زنان و اطفال
بیگناه هر روز از گرسنگی تلف میشدند - عوض خون بهای آنها
جان خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلیٰ حضرت ازین حسن ادا
طومار را واپس داده باقی را هم بخشیدند - لیکن تقید شد که
متصدیان دیوانی ب تحقیق احوال کس را ضمان نگیرند *

• خانبهان لودی •

پسر دولت خان لودی شاهوخیل است • پیر خان نام داشته
در ربیعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر زنجیده
به بنگاله پیش راجه مانسنگه رفتند • (رزے) که میخواهند از دریا

(مآثر الامراء) [۷۱۷] (باب الطاء)

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزد و خوردن
انجامید - اتفاقا در برادر زاده راجه کشته شدند - پس از آنکه راجه
از احوال آنها مطلع شد بظهور سابقه معرفت سی هزار روپیه تواضع کرده
و خصم نمون - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشد - محمد خان
در این جوانی در گذشت - و پیرا بیداری اقبال نژاد شاهزاده سلطان^(۲)
دانیال منظور نظر گوید - گویند بمصاحبت و قرب بجای رسید که
درئی نماید - در مخاطبات بفرزندی مخاطب میگشت - پس
از فوت شاهزاده در بیست سالگی در خدمت جنت مکانی پیوسته
بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولاً بمنصب سه هزاری
و خطاب ملائمت خانی سرفرازی یافته در ایام معدود بخطاب
والای خانجهانی و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری بلند نامی
اندر خدمت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهمیه نگذاشت
حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل برودند
و خواستند بیکه از خوبشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب
بمسلطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطانی مخصوص
بشاهزادههاست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص پادشاه
امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمیان نیاید
گویند جهانگیر پادشاه آقائی و نوکری با او منظور نداشته یارانه
سلوک میکرد - اما او دست از نوکری برنداشته یا از حد خود

(۲) نسخه [۵] شاهزاده دانیال (۳) در [بعضی نسخه] مصاحبت و قرب

(باب الحاء) [۷۱۸] (مآثر الامراء)

فرائر نمیگذاشت - چون شاهزاده پرویز با راجه مانسننگه و شریف
 خان امیر الامراء بکمک خانخانان تعیین دکن شده کاره متمشایی
 نکشت در سده (۱۰۱۸) هزار و هیزده هجری خانجهان را با دوازده
 هزار سوار جرار ضمیمه عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت
 پادشاه خود از جهروکه خاص و عام فرود آمده دستار خورد را
 بر سرش گذاشته دست او گرفته بواسطه سوار کردند - و حکم شد
 که از حضور نقاره نواخته روان شود - ازین طرف پادشاه و ازان سوار
 خانجهان بے اختیار گریه مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات
 و ارمغانی از حضور میرسید - خانجهان در برهانپور توقف نموده
 عزیمت بالاکهات (که معسکر فوج پادشاهی بود) نمود - در ملاپور
 جنگ عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (که از برگی گری
 دکن واقف نبودند) تیز جلوبی کرده بمبارای ضایع شدند - پس ازان
 خانخانان آمده بتواضع تمام در خورد - و بالاکهات برد - چون
 از حضور قرار یافته بود (که از طرف خانجهان با لشکر دکن و از
 جانب دیگر عبدالله خان زخمی با فوج گجرات بدولت آباد رفته عنبر را
 در میان گیرند - و هانش بسزا دهند) گویند ملک عنبر ازین خبر
 مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل
 چندان در ظفر نگر نگاه داشت که عبد الله خان بدولت آباد رسید
 و عزیمت یافته رجع القهقری نمود - و ملک عنبر از او پرداخته
 یقزاتی کبی و رسد اردوی خانجهان همین گماشتی - گرانگی غله

(مائراامرا) [۷۱۹] (باب الخاء)

بجائز رسید که سیورک بیک رویه میسر نمیشد - و سقطن دراب
 علاوه گردید - بکمال آسیمه روی صلح گونه کرده بیرهانپور برگشت
 و این بدنفشی بنام خانخانان ^(۲) نشست - خانجهان بحضور نوشت
 که این همه از لفاق این کهنه عمله بو توع آمد - بعهده او را باید
 گذاشت - و الا طلب حضور شود - که من با سی هزار سوار در عرض
 در سال باقیال پادشاهی از استخلاص قلاع این ملک را برداشته
 بیجاپور را ضمیمه ممالک معروره میکنم - و الا روی خود به بندهای
 درگاه ننمایم - بنابراین مهمات دکن بخانجهان من حیث الاستقلال و فوض
 گشته خان اعظم کوکه و خانعالم با امرای دیگر بر کمک سابق افزوده
 خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ
 بندر بسوی صورت نگرفت - خانجهان را به تیوان (بی تمانیسر و اتامس
 ایجاپور) نائب نموده سرداری بخان اعظم قرار یافت - و بعد
 سالی (که خانجهان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت
 سرموئی تفاوت راه نیافت - تا در سال پانزدهم جلوس (که داعیه
 قزلباش بتسخیر قندهار ظاهر شد) خانجهان را بصاحب سرگی
 ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال هفدهم (که شاه عباس مغوی
 در محاربه چهل روز قلعه قندهار بتصرف در آورد) خانجهان
 حسبالحکم جهت مشورت این کار بمرومک تمام روانه حضور شد
 اما مراجعت این وقت در مردم (که از حکم پادشاهی خبر نداشتند)

(۲) در [۱ کفر صغه] بدنفشی *

(باب الجاء) [۷۲۰] (مآثر الامراء)

مصموم بر خفت و نا سرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد
 که درین مرتبه از پایه می افتد - بلکه جانبری نیست - حال آنکه
 مکرر فرامین بار رسید - که زنده ازاده قلعه نغمائی - که مقابله
 با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن
 حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده
 در سرانجام آن بساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده
 بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومی اگر از سرکار پنج تنگه
 یومیه بسوار و درنگه به پیاده مقرر شود (که از قوت ناگزیر است)
 با انبوهی تمام در هراری شما تا صفهان ملک گرفته می دهیم - و تعهد
 میکنیم که بیک روپیه پنج آثار غاه بلسکر شما تا آنوقت رسانیم
 خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده
 چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک القلاعه دیگر زن - که میان
 پادشاه و شاهزاده و بیعهد شاهجهان برهمزدگی واقع گشته بقتال
 و جدال منجر گردید - تعیین افواج بر سر قندهار موقوف شده متواتر
 بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین
 وقت شیرخان سور با آن همه عداوت اگر میبود خود را می رسانید
 شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رو داد - که سپرده
 شبانه روز هوش نداشته - و بعد از آنکه بحضور رسید جهت حفاظت

(۲) در [بعضی نسخه] جانبر نیست *

(آثارالامرا) [۰۷۲۱] (باب الخطاب)

قلعه آگره و خزائن آنجا با قیامت فتحپور سیکری مامور شد
 و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصورت داری گجرات
 تعیین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داری بنگاله
 از اتالیقی سلطان پروریز جدا کردند خانجهان بجای او مقرر شد
 و در برهانپور بسطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵)
 هزار و سی و پنج (که سلطان پروریز و دیعمت حیات سپرد) تمام کارهای
 دکن بعهد شاه خانجهان تفویض یافت - او به لقبیه فتح خان پسر
 ملک عنبر (که به ملک پادشاهی گرد شورش می انگیزمت) متوجه
 بلاگهات گشته تا کهرکی عذرا باز نکشید - در آنوقت حمید خان
 حبشی (که زرش فوج کشی میکرد) مدارالمهام نظام شاه بود - لایه گری
 و چاپلوسی بدش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لاک
 هون ملک شاهی بعهد او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهاذهاران
 بلاگهات بموجب نوشته خانجهان مکانهای خود را بوکلای نظام شاه
 سپردند ببرانپور فراهم آمدند - مگر سپه دار خان که بعد حکم حضور
 قلعه احمدنگر ندان - گویند خانجهان باقتضای عقل در اندیش
 باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامی اندیشید
 بالجماعه داغ این بدنامی بر چهره حال او ماند - و در همین ایام
 (که مهابت خان باندیشه کردار ناهنجار خود از دربار پروریز
 بشاهجهان در جنیر پیوست) جنم مکانی خطاب سپه سالاری او را

(۲) نسخه [ب] نظام شاهیه .

(باب الخاء) [۷۲۲] (مائراامرا)

بخانجهان عذایمت فرمودند. و چند روزی نگذشته بود که چندی مکانی
بملک بقا شتافت. شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان
مزاج دان بود) با فرمان عذایمت و بهایی مرده داری دکن نزد
خانجهان فرستاده بدریافتن مافی الضمیر او و استمزاج آمدن خود
از راه برهانپور نیز مامور ساختند. خانجهان با وصف اینکه
در مراسم خدمتگاری شاهزاده در حین اقامت جذیر کوتاهی نمیکرد
درینوقت باغواهی دریا خان دوهله و مشورت فاضل خان دیوان
دکن [که گفت سلطان دار بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار
در لاهور دعوی سلطنت میکند. با ایشان (که شما این همه خدمتگاری
کردید) دربروز مهابت خان مباحث شد. و خطاب سپه سالاری
(که از حضور شما عذایمت شده) یاد دادند. نواب بفضل الهی
صاحب جمعیت و الوس اند. هر که پادشاه شود نوکر او هستند]
چون زمان نکبت و زوال دولتش قریب رسیده بود با آنهمه دانش
و فراست (که یگانگی وقت بود) غلط کرده جان نثار خان را بی آبرو
عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را
بر سر مآندر (که قبائل خانجهان در آنجا اقامت داشت) تعیین
کرده اند] از با نظام شاه بتازگی عهد و موثیق بر وفق مطلب خود
مؤکد نموده سکندر دوتانی (۳) را بحراسمت برهانپور گذاشت. و خود

(۲) در [بعضی نسخه] مطالب (۳) در [بعضی نسخه] دوتانی *

(مآثر الامراء) [۷۲۳] (باب الطاء)

با امرای کمکی هماندر آمده صوبه مالوه را از مظفر خان معموری صوبه از آنجا برگرفتند - مردم پادشاهی همه گرویدگی داشتند اکثری گفتند اگر ازاد جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند (که خانجهان بکرونی نمیکند و بدنامی مفت عاید حال ما ست) برخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان قا خبردار شون (که شاهجهان از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جاوس دار بخش هم توطیه و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست که آنچه کردند جواب بود - اما وقتش گذشت - فدایت چه سود وکیل بحضور فرستاد - و بعد مریر آزادی پیشکش با سه روز مراد بن ارسال داشت - (علی حضرت) که جهان کرم و مرود بودند (از بد سلوکی او اغماض کرده صوبه داربی مالوه بار مسلم داشتند - و در سال دوم (که از تقبیه جبهار بندیده و ا پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور عهد جنم مکانی جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را (که خانخانان شده سر بکسی فرود نمی آورد) (خصمت دهایی فرمودند لیکن * مصرع * * آن فدح بشکست و آن ساتی نماند * آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معرذا از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور با خود داشتن چرا - بر طرف باید کرد - و بعضی معاللات سبب حامل

ر باب الحاد) [۷۲۴] (مائل الامور)

بتقریب از تغییر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود)
 توهم کردار خود بذخوشی و تذبذب گذرانید - شب در دربار
 میوزا لشکری پسر وخلص خان از شوریده سری پسران خانجهان
 گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهد کرد - چون این
 حرف داهی (که فرغی از راستی نداشت) بخانجهان رسید بسکه
 بے عنایتها میدید بهراس و دسواس افتاده خانه نشین گشت
 اعلیٰ حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف
 فرمودند - او استیلائی توهم انحراف مزاج پادشاهی ظاهر کرده
 و ستم نمود - که امان نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه
 بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و بمین الدوله آصف خان نیز
 بظاهر رتبه کرده گفت - اگر شما منزوی میشوید انصاف این اسم
 که امروز ما همه رفیق شریک - چون مواد نکال و خسران آماده
 گشته بود اصلا تشغی و طمانینت نشد - و بحکم الخائن خایف
 توهم بر توهم می افزون *

گویند شب (که میخواهد از آگره راه آراگی پیش گیرد) آصف
 خان مطلع شده باعلیٰ حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه
 مرقوم شده و پادشاه پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه
 تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف در میان بود که آراگی او
 بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن ثوبتی با امرای
 دیگر بتمام تعیین شدند *